

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

برگردان از: ا. م. شیری
۲۲ جنوری ۲۰۱۴

کنفرانس «با ستالین»

سوسیالیسم از هم نپاشید، تجدید نظر طلبی در آن شکست خورد!

به ابتکار حزب کمونیست چپ خلق ایتالیا در تاریخ ۱۷ ماه مارچ سال ۲۰۱۳ در فلورانس، «کنفرانس با ستالین!» با شعار «سوسیالیسم شکست نخورد، تجدید نظر طلبی در آن فروپاشید!»، برگزار گردید. گزارش مربوط به سهم ستالین در گنجینه تئوری انقلاب پرولتری به وسیله مارکو ریتسیو، دبیر ملی حزب کمونیست چپ خلق ایتالیا قرائت شد. او خاطرنشان کرد، ستالین در تحلیل خود از روندی که به انقلاب اکتوبر انجامید، سه تضاد اصلی مشخصه آن دوره را تبیین کرد: تضاد بین کار و سرمایه، بین امپریالیستها در مبارزه برای سلطه بر بازار و منابع و تضاد بین کشورهای توسعه یافته با میلیونها زحمتکش در کشورهای وابسته و مستعمره. امروز همراه با امپریالیستهای استعمارگر سنتی امریکا، اروپا و جاپان، واقعیت جدیدی تحت عنوان خلاصه «بریکس» وارد عرصه رقابتهای جهانی شده است. به همین دلیل هم تضاد بین امپریالیستها جنبه جهانی پیدا کرده است (البته این یک اشتباه محض خواهد بود هر گاه کشورها بریکس- برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی را با امپریالیسم امریکا و متحدان مثل انگلیس، فرانسه، آلمان و جاپان همدیاف بدانیم و مورد مقایسه قرار دهیم. زیرا، کشورهای بریکس اگر چه کشورهای سرمایه داری هستند، ولی تا صعود به مرحله امپریالیستی آن، هنوز راه بسیار درازی در پیش دارند. مترجم) / امپریالیسم یک عدد ریاضی نیست که تا وقتی ساختاری بدان حد نرسیده باشد، نتوان آن را امپریالیسم نامید. و. پ. از دیگر سو، امروز می توان در باره رشد فرایند انقلابی، هر چند نه کاملاً سوسیالیستی در امریکای جنوبی و حتی در باره حرکت آشکارتر به سوی انقلاب در جنوب اروپا، به ویژه، در یونان صحبت کرد. بدین ترتیب، اگر چه شمار مراکز انقلاب افزایش یافته، اما تضاد اصلی تبیین شده توسط ستالین برای تعیین شروع روندهای انقلابی تغییر محسوسی نیافته است. ستالین در اثر «در باره اصول لنینیسم» خود دوره زمانی مارکس تا لنین را به عنوان دوره غلبه «باتلاق» انترناسیونال دوم تعریف می کند که اپورتونیستها یا به دلیل ماهیت خرده بورژوائی خود یا به بهانه «حفظ وحدت» شانه به شانه بورژوازی ایستادند. و ۶۰ سال گذشته پس از مرگ ستالین، سالهای بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶، دوره نوزائی و سقوط یا حداقل تغییر ماهیت احزاب کمونیستی و کارگری زیادی بود. به موازات پیشروی اپورتونیسم خروشچفی، تلاشهای زیادی برای اثبات نظریه اروکمونیسم، و در ۲۰ سال اخیر برای «حضور مجدد» کمونیستی در ایتالیا به عمل آمد. تخریب احزاب احیای کمونیستی، سپس حزب کمونیستهای ایتالیا، مساعی مسمتر آنها برای پیوستن به اتحاد پیش از انتخاباتی با احزاب بورژوازی، مطلق کردن و تجدید نظر در مبارزه پارلمانی و در پی آن قطع پیوند با توده، با اهداف انقلاب و، در نهایت، از دست دادن درک واقعیت به مثابه معلول آن، همه اینها با تحلیل و ارزیابی ستالین از انترناسیونال دوم انطباق دارد.

ریتسیو یادآوری می کند، که در مواجهه با چنین وضعیتی و به منظور احتراز از عدم آمادگی یا حتی بی سلاهی در نبرد با بورژوازی، ستالین با به کار بستن خلاق روش لنینی، ضرورت بازنگری انتقادی تاریخ، طرد کهنه و تجهیز پرولتاریا به ابزار جدید مبارزه را مورد تأکید قرار داد. برای این امر، مقدم بر همه، مبارزه با همه مقولات، مفاهیم، روشهای مسلم فرصت طلبی سیاسی و دگماتیسم نظری آن و شروع بازسازی نظریه انقلابی راستین با تأکید بر وحدت نظری و عملی را ضروری می دانست. ادعای از میان رفتن تدریجی طبقه کارگر، محدود ساختن شکل مبارزه پرولتاریا فقط به حوزه های سازمانی با استناد به موازین قانونی، تحریف اپورتونیستی اکثریت مفاهیم و تمام قالبهای معمول دیگر در میان به اصطلاح «چپها» را هدف این مبارزه می شمرد. ستالین احزاب سیاسی را نه بر اساس شعارهایشان، بلکه بر مبنای عمل واقعی آنها می سنجید، او آنها را به آماده سازی توده ها برای مبارزه انقلابی و بهره گیری حداکثری از تصحیح اشتباهات روی داده برای تربیت کادرها فرامی خواند. ستالین نظریه را به منزله «تجربه جنبشهای کارگری همه کشورها، به صورت یک کل» می دانست. در پی ستالین، حزب کمونیست چپ خلق ایتالیا با وجود همه محدودیها در تأثیرگذاری آن، بر پایداری و تغییرناپذیری تئوری و رابطه ناگسستگی آن با عمل انقلابی تأکید می کند. این حزب، امروز همچنان مخالف سازش ناپذیر تئوری پیشنهادی «چپ رادیکال»- «تئوری خودانگیزگی»، نافای نقش حزب به عنوان پیشگام و تبدیل آن به پسر و جنبش توده ئی باقی می ماند. ستالین سه بُعد تضاد درونی سرمایه داری را که رشد آنها باعث وقوع اولین انقلاب پرولتری تاریخ گردید، تعریف می کند. این سه بُعد تضاد عبارتند از: تقویت ماهیت انگلی سرمایه داری انحصاری مرتبط با سلطه سرمایه مالی، تقسیم جهان به اقلیت استثمارگران و استثمارگران و اکثریت عظیم ستمدیدگان و استثمار شونده و توسعه ناموزون خود کشورهای امپریالیستی. در این صورت، ادغام انقلاب پرولتری و ضداستعماری در جبهه واحد ضدامپریالیستی اجتناب ناپذیر است.

ریتسیو تأکید می کند، که امروز توأم با بررسی انقلاب پرولتری بر اساس تحلیل مشخص از شرایط اقتصادی و سیاسی هر کشور دلخواه، توجه و دقت بر روی اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان در کل، به این دلیل ضرورت دارد که هر کشور به یکی از حلقه های زنجیر واحد امپریالیسم تبدیل گردیده است. ستالین متذکر شد، که شرایط عینی انقلاب در کل نظام اقتصادی امپریالیستی جهان به وجود آمده است. این نگرش ستالینی هیچ گونه وجه مشترکی با تروتسکیسم ندارد. به عقیده تروتسکی انقلاب جهانی بایستی همزمان در همه کشورها روی دهد، در غیر اینصورت، سوسیالیستی نخواهد بود (دلیل و علت اصلی و اساسی دشمنی و مقابله تروتسکی با انقلاب اکتوبر و ستالین، درست از این همین باور و اعتقادش ناشی شد. به عبارت دقیق تر، برای دفاع از منافع طبقه خرده بورژوازی در کشور شوراها و به شکست کشیدن دیکتاتوری پرولتاریا بود که هر چند زمانی، در مقابل تکامل نیروهای مولده در کشور شوراها، پشتک جدیدی می زد و خط عوض می کرد. مترجم). به باور لنین و ستالین انقلاب حتی می تواند در یک کشور از جبهه ضعیف امپریالیستی روی دهد، توسعه یابد و در خدمت رشد فرایندهای انقلابی در بقیه جهان قرار گیرد. اگر بر اساس باور تروتسکی تا رشد سرمایه داری به مرحله لازم توسعه، بایستی بدون عمل به انتظار وقوع انقلاب جهانی نشست، اما مارکسیست- لنینیستها از نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل علمی سرمایه داری برای کار در شرایط مشخص کشور خویش استفاده می کنند. چون انقلاب پرولتری با توجه به درجه بلوغ ناموزون تناقضات درونی امپریالیسم همزمان در همه کشورها روی نمی دهد، لزوماً به معنی پیروزی آن در کشوری که در آن «سرمایه داری رشد یافته تر است» یا «اکثریت جمعیت آن را کارگران تشکیل می دهد»، نیست، بلکه بدین مفهوم است که پیروزی آن در ضعیف ترین حلقه امپریالیسم ممکن است. اپورتونیستها این وضعیت را نادیده می گیرند و یک خط موهوم از مراحل تاریخی ترسیم می نمایند، که به انکار امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی تا غلبه سرمایه داری بر بقایای مناسبات اجتماعی ما قبل خود و دستیابی پرولتاریا به ویژگی های کمی و ذهنی ضروری برای نبرد فرضی نهائی منتهی می شود.

اما بر مبنای تجربه مشخص انقلاب، لنین و همچنین ستالین نتیجه می گیرند، که انقلاب بورژوا- دموکراتیک باید با انقلاب پرولتری که آخرین خواهد بود، ارتباط نزدیک داشته باشد. سرمایه داری در مرحله امپریالیسم خود سعی می کند عناصر نظامهای اجتماعی- اقتصادی ماقبل خود را احیاء نماید. به همین سبب، مبارزه علیه بقایای فئودالیسم و احیای برده داری فقط می تواند به مبارزه علیه امپریالیسم منجر شود. ستالین برای توسعه نظریه لنینی انقلاب پرولتری، تصریح می کند، که، اگر انقلاب در یک کشور ممکن و حتی الزامی است و اگر همچنین فرارویاندن انقلاب بورژوا- دموکراتیک به انقلاب پرولتری ضروری است، باید همان شرایط مشخص عینی برای انجام موفقیت آمیز انقلاب موجود باشد. بدین معنی، که اگر توده ها ادامه حیات به شکل سابق را غیرممکن می دانند و خواهان تغییر هستند، طبقه حاکم نیز باید در شرایطی نباشند که مثل سابق حکومت کند. افزون بر این، در صورت عدم وجود بحران عمومی، هم در جامعه استثمارگران و هم جامعه استثمارشوندگان، وقوع انقلاب ممکن نیست. لنین تأکید می کرد، که وظیفه انقلاب پیروزمند عبارت است از بسیج حداکثری همه امکانات موجود در یک کشور برای بیداری، توسعه و پشتیبانی از انقلاب در همه کشورها. تصرف قدرت از نظر ستالین فقط یک آغاز است که پس از آن باید آن را بازگشت ناپذیر ساخت. زیرا، حاکمیت سرنگون شده بورژوازی در یک کشور، با تکیه بر قدرت جهانی سرمایه و حفظ پیوند خود با آن، به دلیل در اختیار داشتن پول، تجربه بیشتر در سیاست و سازماندهی تولید و، بیش از همه، در عرصه نظامی، که انقلاب نمی تواند آن را به سرعت نابود سازد، هنوز قدرتمندتر از پرولتاریا است. علاوه بر این، تولید خرد همواره سرمایه داری می زاید، و، اگر پرولتاریا به سهولت می تواند از سرمایه داران خلع ید نماید، ولی مجبور است مدتهای مدید با تولیدکنندگان کوچک زندگی کند. به همین دلیل انقلاب برای انجام سه وظیفه اساسی: در هم شکستن مقاومت بورژوازی، سازماندهی ساختمان سوسیالیسم و از میان برداشتن همه طبقات از طریق متحد کردن توده های زحمتکش پیرامون پرولتاریا و آماده کردن آنها برای دفاع از انقلاب، باید دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه شالوده اصلی اعمال نماید. در روند حرکت از سرمایه داری به کمونیسم، بورژوازی ناگزیر به برقراری حاکمیت خود، که معمولاً در تلاشها برای بازسازی بیان می شود، امیدوار است. در این دوره میان پرولتاریا و بورژوازی توده بسیار عظیم خرده بورژوازی مترلزل و نامشخص وجود دارد که می تواند امروز از پرولتاریا پشتیبانی نماید و فردا در اولین برخورد به مانع، به آغوش دشمن طبقاتی برگردد.

ریتسیو تعریف لنینی دیکتاتوری پرولتاریا را با ذکر کلمات لنین ارائه می دهد. دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی: «جنگ سخت، خونین و بی خون، خشن و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، آموزشی و اداری، علیه قدرت و سنت جامعه کهنه». این مبارزه طبقه جدید علیه دشمن بسیار قدرتمند، علیه بورژوازی، علیه مقاومتی خواهد بود که با سرنگونی آن ده برابر افزوده می شود. به باور ستالین دیکتاتوری پرولتاریا نه یک دوره کوتاه مدت، بلکه، در یک دوره کامل گذار از سرمایه داری به کمونیسم اعمال خواهد شد. در این دوره نه تنها ایجاد شرایط اقتصادی و فرهنگی برای استقرار کامل سوسیالیسم لازم است، حتی پرولتاریا هم باید خود را برای اداره کشور و بازآموزی توده های خرده بورژوازی به نفع پرولتاریا و توسعه تولید سوسیالیستی آماده نماید. از این رو، دیکتاتوری پرولتاریا هم چنین ابزاری است برای بازآموزی توده میلیونی دهقانان، خرده مالکان، کارکنان، مقامات، روشنفکران و برای آزادسازی آنها از تعصبات و پیشداوریهای خرده بورژوائی. دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حاکمیت طبقه کارگر بر بورژوازی.

ریتسیو تصریح می کند، که اپورتونیستها «تصرف قدرت» را با «تشکیل دولت»، یعنی با تعویض ساده دولت، که نظام سیاسی و اقتصادی کهنه را تغییر نمی دهد و در حکم یک آرایش برای بورژوازی، برای حفظ نظارت آن بر اوضاع می باشد، عمداً اشتباه می گیرند.

در ایتالیا دولت چپ میانه حاکم بود، در اسپانیا و فرانسه، دولتهای زاپاترو و اولاند، در یونان، دولت به رهبری جنبش سوسیالیستی سراسری یونان، در آلمان، سوسیال-دمکراتها، و در انگلیس، حزب کارگر. اما هیچ یک از آنها نه تنها به سمت حاکمیت طبقه کارگر حرکت نکردند، بلکه به عکس، بورژوازی موفق شد به طرز ماهرانه ای از این دولتها برای تشدید استثمار کارگران و همه زحمتکشان استفاده نماید.

ستالین متذکر می شود، که دیکتاتوری پرولتاریا به معنی تعویض دولت نیست، بلکه این دولت جدید، با ساختارهای جدید دولتی در مرکز و حاشیه است، این دولت، دولت پرولتاریا است که بر روی ویرانه های دولت کهنه بورژوازی تشکیل می گردد. این دولت در چهارچوب نظام سرمایه داری متولد نمی شود، بلکه در نتیجه شکست آن و به مثابه نتیجه سرنگونی بورژوازی، در روند خلع ید از سرمایه داران، در فرایند اجتماعی کردن ابزار تولید، به سخن دیگر، در روند انقلاب پرولتری پا به عرصه وجود می گذارد. دولت همواره و در همه جا ابزار سلطه یک طبقه بر دیگر طبقات است. با این درک، دولت پرولتاریا نیز از این قاعده مستثنی نیست.

ستالین تأکید می کند، که تفاوت جدی بین دولت پرولتری با دولتهای دیگر وجود دارد. همه دولتهای تا کنونی، دیکتاتوری اقلیت استثمارگران علیه اکثریت عظیم استثمارشدگان بوده اند. دیکتاتوری پرولتاریا به معنای دیکتاتوری اکثریت استثمارشدگان بر اقلیت بهره کشان است.

ستالین دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان «حاکمیت بدون محدودیت قانونی و مبتنی بر قدرت و درک طبقه کارگر و توده های زحمتکش در برخورد به بورژوازی» تعریف می کند. «دمکراسی ناب»، بهتر برای همه، برای فقراء و اغنیاء وجود ندارد. زیرا، هر دمکراسی همواره دیکتاتوری طبقاتی بوده، به همین دلیل، دیکتاتوری پرولتاریا شکل جدید دولت دمکراتیک برای طبقه کارگر و متحدان آن و شکل نوین دیکتاتوری علیه بورژوازی محسوب می شود.

دمکراسی در نظام سرمایه داری، دمکراسی برای سرمایه داران، برای اقلیت استثمارگران است و محدود کننده حقوق اکثریت استثمارشوندگان. اما دیکتاتوری پرولتاریا به مفهوم دمکراسی پرولتری برای اکثریت استثمارشوندگان است و مبتنی بر اعمال محدودیت در حقوق اقلیت استثمارگر و علیه آن. دیکتاتوری پرولتاریا نه در نتیجه توسعه مسالمت آمیز جامعه سرمایه داری، بلکه، تنها در نتیجه سرنگونی ماشین دولت بورژوائی، ارتش سرمایه داری، دستگاه خادمان دولت سرمایه داری، پولیس بورژوازی می تواند استقرار یابد. این به معنای آن است، که انقلاب پرولتری تحویل- تسلیم ساده ماشین جنگی- بوروکراتیک از دستی به دست دیگر را تحقق نمی بخشد، بلکه، آن را به عنوان پیش شرط خود انقلاب کاملاً نابود می سازد و ماشین دولتی نوع جدید را جایگزین آن می نماید.

حکومت شورائی، شکل دولتی دیکتاتوری پرولتاریا، یک ساختار سازمانیافته قادر به محو ماشین دولتی بورژوازی است که دولت جدید را به جای آن می نشاند و مقاومت بورژوازی را به منظور پیروزی دمکراسی پرولتری بر نوع سرمایه داری آن در هم می شکند. ستالین تأکید می کند، که شوراها از نیروی لازم برای انجام این وظیفه خطیر برخوردارند، چرا که آنها تنها سازمانهای توده نی هستند که همه طبقه کارگر و متحدان آن را در برمی گیرند. شوراهای سازمانیافته به وسیله خود توده ها، قدرتمندترین ارگان مبارزه انقلابی هستند، که قادراند قدرت مطلق سرمایه مالی را در هم بکوبند. از سوی دیگر، این باعث می شود آنها دمکراتیک ترین و معتبرترین روشها را در عرصه سازندگی و اداره دولت جدید به کار ببندند. اتحاد شوراهای محلی و تشکیل ساختار واحد آنها در چهارچوب دولت کارگری، آنها را به طبقه بزرگ حاکم و پیشاهنگ ستمدیدگان و استثمارشوندگان بدل می سازد. شوراهای قدرت اجرایی و قانونگذاری را در خود منعکس می سازند و نه بر اساس تقسیمات ارضی، بلکه، بر پایه واحدهای تولیدی انتخاب می شوند. بدینوسیله اداره کشور بر مبنای رابطه مستقیم بین طبقه کارگر با متحدانش و دستگاه دولتی متحقق می شود. با مشارکت بی قید و شرط دائم و پایدار سازمانهای توده نی زحمتکشان در اداره دولت، حاکمیت شورائی شرایط

اضمحلال خود دولت را در جامعه کمونیستی آماده می سازد. مارکو ریتسیو در پایان گزارش خود اعلام کرد که مسائل مرتبط با سازندگی، موضوع بحث کنفرانس بعدی خواهد بود. هیأت های نمایندگی احزاب کمونیست یونان، اسپانیا، فرانسه، روسیه، اوکراین و یوگسلاوی در این کنفرانس شرکت داشتند.

حزب کمونیست ایتالیا، رُم، ۶ اپریل ۲۰۱۳

<http://un-comm-ukr.ucoz.ru/publ/۱-۱-۰-۱۳۰۶>

۱ بهمن- دلو ۱۳۹۲